

# درنگی مجدد بر بیت

## چو بوسید پیکان سرانگشت اوی گذر کرد بر مهره‌ی پشت اوی

الف- وجود فعل «بزد» در بیت ۳ نشان می‌دهد که رستم هنوز تیر را از کمان پرتاب نکرده است تا بر مهره‌ی پشت اشکبوس گذر کند.

ب- دقت در معنی حرف اضافه «بر مهره» نه «از مهره»؛ مانند شخصی بر پیامبر گذشت = از کنار پیامبر عبور کرد. تیری از کمر گذشت = عبور کرد.

ج- حرف ربط تأویلی «چو» در اول مصراع، تمام بیت را به «مصدر» تأویل می‌کند و جمله‌ی تأویل شده‌ی پیرو را، برای فعل جمله‌ی پایه (بزد) در نقش قید قرار می‌دهد. اکنون نمونه‌هایی از این نوع تأویل را، که در هر صفحه‌ی شاهنامه به وفور یافت می‌شود، ذکر می‌کنم:

۱- از داستان فریدون و ازدواج پسران او با دختران شاه‌یمن (بهین‌نامه باستان، دکتر محمدجعفر یاحقی، صفحه‌ی ۲۷)

چو خورشید زد عکس بر آسمان

پراکند بر لاژورد ارغوان

برفتند و هر سه یباراستند

ابا خویشتن موبدان خواستند

۲- پادشاهی نوذر (همان منبع،

صفحه‌ی ۶۷)

چو گشواد فرخ به ساری رسید

پدید آمد آن پندها را کلید

یکی اسب مر هر یکی را بساخت

ز ساری سوی زابلستان بتاخت

۳- در همان صفحه:

چو اغریث آمد ز آمل به ری

و او پهلوان خود رستم را به کمک ایشان می‌فرستد. رستم دو منزل راه را یکی می‌کند تا سپاه محاصره شده‌ی ایران را نجات دهد و به سبب دو منزل یکی کردن «سم این بارگی کوفتست»، ناگزیر پیاده به جنگ اشکبوس می‌شتابد.

از طرف دیگر افراسیاب، شاهان و پهلوانان بزرگی چون خاقان چین، کاموس کشانی، اشکبوس، فرطوس و منشور را برای جنگ با ایرانیان تدارک دیده بود. زمانی که اشکبوس پای به میدان رزم نهاد رستم برای نظاره‌ی سپاه دشمن:

بشد پیلتن تا سر تیغ کوه

به دیدار خاقان و توران گروه

فرار رهام از مقابل اشکبوس، رستم را با پای پیاده به جنگ کشانید. رستم تنها با چند تیر که به کمر بند بسته بود و پس از مبارزه‌ی کلامی، ابتدا با یک تیر اسب اشکبوس را از پای درآورد و چون نوبت خود اشکبوس رسید:

۱. چو سوفارش آمد به پهنای گوش

ز شاخ گوزنان برآمد خروش

۲. چو بوسید پیکان سرانگشت اوی

گذر کرد بر مهره‌ی پشت اوی

۳. بزد بر بر و سینه‌ی اشکبوس

سپهر آن زمان دست او داد بوس

در بیت مورد بحث، که انگیزه‌ی اصلی نگارش این سطور است، به دلایل زیر مرجع ضمیر «اوی» در هر دو مصراع رستم بوده است:

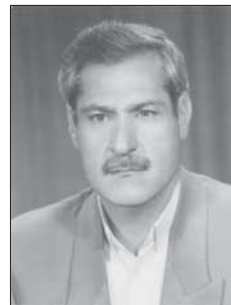
### چکیده

این درنگ، از تأمل در مرجع ضمیر «اوی» در مصراع بیت دوم ناشی می‌شود و این که بعضی مرجع ضمیر مصراع دوم را «اشکبوس» می‌دانند، صحیح به نظر نمی‌رسد زیرا هنوز رستم تیر را پرتاب نکرده است تا بر مهره‌ی پشت اشکبوس بگذرد.

### کلید واژه‌ها

پیکان، سوفار، مهره‌ی پشت، رستم، اشکبوس

### ولی قلی پور



دبیر زبان و ادبیات فارسی شهرستان قوی

نبرد «رستم و اشکبوس» ادامه‌ی جنگ‌های ایرانیان با تورانیان به انگیزه‌ی خون‌خواهی سیاوش است. در این جنگ، سپاه ایران با اشاره‌ی پیران ویسه و با جادوگرایی «بازور» نامی دچار برف و سرمای سخت می‌شود و به ناچار در دامنه‌ی کوه «هماون» پناه می‌گیرد. ایرانیان دست یاری به سوی کیخسرو دراز می‌کنند

وزان کارها آگهی یافت کی  
بدو گفت کاین چيست کانگيختي

که با شهد حنظل بر آميختي

۴- در پادشاهی کيقباد در نخستین جنگ  
رستم و افراسیاب (همان منبع، صفحه ی  
۷۸)

چون رستم ورا دید بفشارد ران

به گردن بر آورد گرز گران

به بند کمرش اندر آویخت چنگ

جدا کردش از پشت زین پلنگ

۵- در داستان رستم و سهراب (همان  
منبع، صفحه ی ۱۳۸)

چو یک بهره از تیره شب در گذشت

شباهنگ بر چرخ گردان بگشت

سخن گفتن آمد نهفته به راز

در خوابگه نرم کردند باز

۶- در درس رستم و اشکبوس:

چو رهام گشت از کشانی ستوه

پيچيد زو روی شد سوی کوه

ز قلب سپاه اندر آشفنت توس

بزد اسب کاپد بر اشکبوس

د- نهاد فعل «گذر کرد» کلمه «سوفار»

است؛ سوفاری که در بیت بالا به پهنای گوش  
رستم رسیده است تا پیکان آن، سرانگشتان رستم  
را لمس نماید. این بیت دقیقاً حالتی را نشان  
می دهد که اگر پیکان تیر، سرانگشتان را لمس  
کند سوفار آن موازی مهره تیر انداز قرار می گیرد.

اما آقای مهدی حاجیان دبیر محترم  
سریش آباد کردستان آورده (مجله ی آموزش  
زبان و ادب فارسی شماره ی ۷۸ صفحه ۲۹)  
فاعل فعل (گذر کرد) پیکان است نه سوفار و  
افزوده است آقای کامران شاه مرادیان (در  
شماره ی ۷۳ مجله یاد شده) توضیح نداده که  
بر اساس کدام قواعد دستور فارسی، این نکته  
[مرجع ضمیر اوی رستم است] از شعر  
برداشت می شود. در حالی که کاملاً طبیعی  
به نظر می رسد که مرجع ضمیر اوی در مصراع  
دوم اشکبوس است نه رستم.

حال سؤال این جاست که آیا به نظر طبیعی

رسیدن خود یک دلیل دستوری است؟

وی (آقای حاجیان) در جای دیگر  
می نویسد: «اگر این گونه برداشت کنیم که  
انتهای تیر از برابر مهره های رستم عبور کند  
هیچ تصویری از این گونه تیراندازی با  
تیر و کمان در ذهن مجسم نمی شود و موضوع  
گنگ و مبهم باقی می ماند. ضمن این که بیت  
دشوار و اندکی مبهم می گردد و یا بنا بر  
توضیحات آقای شاه مردیان شعر از شعریت  
می افتد و خواننده دچار نوعی سردرگمی ذهنی  
می شود.»

در جواب باید گفت که با تجدید نظر در  
مرجع ضمیر، شعر از شعریت نمی افتد بلکه  
تصویر زیبایی از تیراندازی به این شکل در ذهن  
نقش می بندد:

رستم تیر را زمانی رها کرد که سوفار به  
پهنای گوش او رسیده و خروش از شاخ گوزن  
برخاسته و سرانگشتان وی پیکان را لمس کرده  
و سوفار بر مهره پشتش گذشته است. این کار  
بیانگر قدرت رستم در شاهنامه است، در  
حالی که از سرعت عمل او به اندازه ی قدرت  
عملش سخن به میان نیامده است. بی سبب  
نیست که پس از مرگ رستم فضای شاهنامه  
سرد و بی روح می گردد.

از همه مهم تر این که در ادامه ی داستان  
رستم و اشکبوس (صفحه ی ۱۹۷ شاهنامه ی  
چاپ مسکو جلد ۴) چنین می خوانیم:

کشانی هم اندر زمان جان بداد

چنان شد که گفתי ز مادر نژاد

نگه کرد کاموس و خاقان چین

بر آن برز و بالا و آن زور و کین

چو برگشت رستم هم اندر زمان

سواری فرستاد خاقان دمان

کز آن نامور تیر بیرون کشید

همه تیر تا پر، پر از خون کشید

همه لشکر آن تیر برداشتند

سراسر همه نیزه پنداشتند

کنون نیزه با تیر ایشان یکی است

دل شیر در جنگشان اندکی است

بنابراین، تیر نیزه گونی که نوک آن  
انگشتان تیر انداز را لمس کند، معقول  
خواهد بود که به جهت بلند بودن سوفارش  
از مهره پشت تیر انداز (رستم) بگذرد.

آقای علیرضا قاسمی دبیر دبیرستان های  
بابلسر و آمل نیز نوشته اند (مجله ی آموزش  
زبان و ادب فارسی شماره ی ۷۷ صفحه ی  
۴۳ و ۴۴) اما مراجعه به شاهنامه و تأمل در  
بقیه ی ابیات داستان، خواننده را به این باور  
خواهد رساند که مرجع ضمیر در مصراع  
دوم اشکبوس است نه رستم.

به نظر می رسد که «همه تیر را تا پر، پراز  
خون دیدن» به نویسنده ی محترم اجازه ی  
تأمل به بلندی و نیزه آسانی تیر نداده است.  
همان طوری که در ابیات بالا گفته شد، اگر  
تیر را بلند و نیزه آسا در نظر بگیریم، به  
هنگام تیراندازی، سوفار از پهنای گوش  
خواهد گذشت و برابر مهره های تیر انداز  
قرار خواهد گرفت. هم چنین این مطلب در  
پاورقی صفحه ی ۳۵ کتاب ادبیات فارسی  
۲ اندیشه سازان (تألیف آقای دکتر هامون  
سبیطی و همکاران) تأیید شده است.

نکته ی دیگر این که توضیح کتاب ادبیات  
فارسی سال ۲ درباره ی مصراع «ز شاخ  
گوزنان برآمد خروش» کافی به نظر  
نمی رسد. زیرا هر چند گاهی کمان را از شاخ  
گوزن می ساختند ولی می توان گفت  
زمانی که سوفار به پهنای گوش رستم رسید  
و جنگ با دمیدن بر شیپورهای ساخته شده از  
شاخ گوزن به اوج خود رسید، بزد بر پر و...

### منابع و مأخذ

۱. ادبیات فارسی ۲ متوسطه
۲. سبیطی هامون و همکاران، ادبیات فارسی  
اندیشه سازان
۳. فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه، از روی چاپ  
مسکو، نشر قطره، ۱۳۷۴
۴. مجله ی آموزش زبان و ادبیات فارسی، شماره های  
۷۳-۷۷-۷۸ سال ۸۵
۵. محمد جعفر، یاحقی، بهین نامه باستان

